



A Study of the Supreme Name of God in Mystical Sources

Rasool Baqirian Khozani  / The Faculty Member of the Encyclopedia of Islamic Rational Sciences
bagherianrasoul@yahoo.com

Received: 2024/09/08 - Accepted: 2025/01/06

Abstract

The Supreme Name of God is among the important topics discussed in Islamic practical and theoretical mysticism. Mystics have given various definitions for the Supreme Name of God; however, it seems that a more complete understanding of the truth of the Supreme Name depends on other issues such as the criterion of supremacy, its divisions, levels, words, and rulings. Mystics have not explicitly dealt with the criterion of supremacy, but one can infer from their words the two features of "spiritual syntheses" and "encompassment". Regarding the divisions of the Supreme Name, they have mentioned such things as the definitive and effective Supreme Name, as well as the absolute and relative Supreme Name. In terms of the level of the Supreme Name, they have mentioned the divine, descriptive, and active Supreme Name. Regarding the levels of the Supreme Name, they have proposed the four levels of truth, meaning, elemental sensory form, and verbal form, as well as the four levels of unseen truth, the level of divinity, the level of worshipping the divinity, and the level of verballity. Regarding vocabulary, they have referred to names such as "Allah," "Hayy," "Qayyum," and "Qadir," as well as some letters. Regarding rulings, they have referred to issues such as the secrets of the Supreme Name, knowledge of Supreme Name, the role of the Supreme Name in answering prayers, and the mutual relationship between the Supreme Name and mystical journey.

Keywords: The Supreme Name, Islamic mysticism, divine names, mystical names.

بررسی اسم اعظم در منابع عرفانی

bagherianrasoul@yahoo.com

رسول باقریان خوزانی  عضو هیئت علمی دائرةالمعارف علوم عقلی اسلامی

دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۱۸ - پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۷

چکیده

اسم اعظم از موضوعات مهم مورد بحث در عرفان اسلامی است، به گونه‌ای که در هر دو حوزه عرفان عملی و نظری به مباحثی از آن پرداخته شده است. با اینکه عارفان تعاریف گوناگونی برای اسم اعظم گفته‌اند، به نظر می‌رسد فهم کامل‌تر حقیقت اسم اعظم متوقف بر امور دیگری همچون معیار اعظمیت، تقسیمات، مراتب، واژگان و احکام آن است. عارفان در رابطه با معیار اعظمیت سخنی نگفته‌اند، اما می‌توان دو وصف «جمعیت» و «حاطه» را از سخنان آنان برداشت نمود. در خصوص تقسیمات اسم اعظم، به مواردی همچون اسم اعظم تعریفی و تأثیری و نیز اسم اعظم مطلق، نسبی و در مرتبه و نیز اسم اعظم الوهی، وصفی و فعلی اشاره کرده‌اند. درباره مراتب اسم اعظم نیز چهار مرتبه حقیقت، معنا، صورت حسی عنصری و صورت لفظی و نیز چهار مرتبه حقیقت غیبی، مرتبه الوهیت، مرتبه مألوهیت و مرتبه لفظی را مطرح کرده‌اند. در باب واژگان، به اسمائی همچون «الله»، «حی»، «قیوم» و «قادر» و نیز به برخی حروف و درباره احکام هم به مباحثی همچون سریان اسم اعظم، علم به اسم اعظم، نقش اسم اعظم در استجابت دعا و رابطه متقابل اسم اعظم و سلوک اشاره کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: اسم اعظم، عرفان اسلامی، اسماء الهی، اسم عرفانی.

اسم اعظم یکی از موضوعات مهم محل بحث در علوم اسلامی، به‌ویژه عرفان اسلامی است. اهمیت این موضوع به‌طور عام به دو جهت است: نخست اینکه این موضوع اصالتاً موضوعی دینی است؛ هم از این جهت که خاستگاه مسئله اسم اعظم روایات است و اگر در روایات این موضوع مطرح نمی‌شد، چندان معلوم نبود اندیشمندان اسلامی به آن دست یابند و آن را طرح نمایند؛ و هم به لحاظ مطالبی است که در ذیل روایات درباره آن آمده است؛ مثلاً در برخی روایات، به آیاتی که واجد اسم اعظم‌اند، اشاره شده است (دارمی، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۲۱۳۳؛ صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۵؛ ابن‌خنبی، ۱۴۱۶ق، ج ۴۵، ص ۵۸۴). در برخی روایات مواردی از تأثیرگذاری اسم اعظم در تکوین آمده است؛ مانند زنده کردن مردگان (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۲۱۱)، ارتباط با علم غیب (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۷۱) و استجابت دعا (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۶، ص ۵۹۶؛ ج ۸، ص ۶۹۴) در برخی هم از اختصاص یک یا چند حرف از حروف اسم اعظم به برخی پیامبران سخن به میان آمده است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۷۲).

دومین وجه اهمیت آن، این است که این موضوع در میان اندیشمندان اسلامی با رویکردهای مختلف کلامی (فخر رازی، ۱۳۹۶ق، ص ۸۸)، تفسیری (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۱۱۰-۱۱۱؛ نظام اعرج، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۶۶) و عرفانی (تستری، ۱۴۲۳ق، ص ۲۲ و ۲۵؛ ابن‌عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۲۰) مد نظر واقع شده است؛ از این‌رو موضوعی میان‌رشته‌ای تلقی می‌شود.

این موضوع در عرفان اسلامی هم اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا در هر دو حوزه عرفان عملی و نظری مورد بحث قرار گرفته است. در عرفان عملی نیل به این اسم غایت سلوک و تحقق به این اسم یکی از اسباب استجابت دعا به حساب آمده است. در عرفان نظری هم به جایگاه آن در نظام اسمائی و نیز ارتباط آن با حقیقت انسان کامل پرداخته شده است. در منابع عرفانی، پیشینه بحث از اسم اعظم به بایزید بسطامی (م ۲۶۱) می‌رسد. او در پاسخ به سؤالی درباره اسم اعظم گفته: همه اسماء الهی عظیم‌اند؛ کافی است سالک صادق باشد تا بتواند از هر کدام از اسماء الهی بهره ببرد (ر.ک. ابن‌عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۴۱).

پس از او تا قرن هفتم تلاش‌های گوناگون و البته پراکنده‌ای از سوی عارفان در باب اسم اعظم صورت گرفت. شاید بتوان گفت: محور این تلاش‌ها تعیین اسم اعظم بود (ر.ک. تستری، ۱۴۲۳ق، ص ۲۲، ۲۵، ۳۷، ۱۶۱؛ میدی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۲۳۳). علم به اسم اعظم و اختصاص آن به نبی یا وصی، از دیگر تلاش‌های عارفان در این دوره است (ر.ک. غزالی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۶۷-۱۷۱). اما در قرن هفتم با ظهور ابن‌عربی و مکتب معرفتی‌اش، دامنه بحث از اسم اعظم گسترش یافت و علاوه بر تقسیمات و مراتب مختلف، احکام و ویژگی‌هایی در دو حوزه عرفان عملی و نظری برای آن برشمرده شد، به‌گونه‌ای که هر کدام موضوع پژوهش پژوهشگران حوزه عرفان اسلامی شد. با این حال، جای نوشتاری در باب اسم اعظم که به صورت کامل بر اساس منابع عرفانی به بررسی حقیقت آن پرداخته باشد، خالی بود.

این مقاله بر آن است تا در باب حقیقت اسم اعظم گزارش کاملی ارائه دهد. برای این منظور، کوشیده است علاوه بر ذکر تعاریفی که عارفان از اسم اعظم داشته‌اند، به مباحث دیگری مانند معیار اعظمیت، تقسیمات اسم اعظم، مراتب اسم اعظم، واژگان اسم اعظم و نیز برخی احکام و ویژگی‌های آن اشاره کند.

۱. تعاریف

در منابع عرفانی تعاریف متفاوت و متنوعی از اسم اعظم ارائه شده است؛ مثلاً، ابن عربی (م ۶۳۸) اسم اعظم را مایه امتیاز حق تعالی از عالم می‌داند (ابن عربی، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۳۵). صدرالدین قونوی اعظمیت اسم اعظم را نسبت به هر موجود متفاوت دانسته و گفته: اسم اعظم اولاً، بیانگر آن حیثیتی از موجود است که با آن به خدا استناد می‌یابد. ثانیاً، منتهای معرفت او نسبت به خداست (قونوی، ۱۳۷۲، ص ۷۱-۷۲).

عبدالرزاق کاشانی از عارفان قرن هشتم، گفته: اسم اعظم خدا برای هر شخص، اسمی است که متحقق به مظهریت آن شده است (کاشانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۱۷۵). حافظ رجب برسی از عارفان قرن نهم، اسم اعظم را اسمی دانسته است که با آن دعا مستجاب می‌گردد. او با تطبیق این تعریف بر امامان معصوم علیهم‌السلام، آنها را اسم اعظم خداوند معرفی کرده است (حافظ برسی، ۱۴۲۷ق، ص ۲۵).

عبدالوهاب شعرانی از عارفان قرن دهم از برخی عارفان نقل کرده که اسم اعظم اسمی است که در قلب انسان دعاگو حالت تعظیم ایجاد نماید (شعرانی، ۱۴۲۶ق، ص ۲۲۰). علامه طباطبائی هم اسم اعظم را اسمی دانسته که هر تحویل و تحولی و هر اثر قابل‌تصور از اوست (طباطبائی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۱).

این تعاریف هر کدام به وجهی از حقیقت اسم اعظم اشاره دارند، از این‌رو قابل جمع هستند. اما با این حال برای داشتن تصویری کامل و جامع از آن، مناسب است به مباحثی همچون تقسیمات، مراتب و احکامی که از سوی عارفان برای اسم اعظم گفته شده، نیز پرداخته شود، اما قبل از پرداختن به مباحث مزبور، باید توجه داشت که اسم عرفانی و به‌ویژه اسم اعظم صرفاً یک واژه نیست. اسم اعظم علاوه بر اینکه واژه و معنایی مخصوص دارد (جندی، ۱۳۸۱، ص ۸۰)، دارای حقیقت عینی و خارجی است که همان ذات متصف به صفاتی خاص است (طباطبائی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۱). همچنین اعظمیت یک اسم به خاطر اعظمیت وصف آن است و نه به خاطر اعظمیت مسمای آن؛ یعنی ذات اطلاق؛ زیرا ذات در همه اسماء مشترک است و از این جهت میان اسم اعظم و دیگر اسماء تفاوتی نیست. «اعظمیت در وصف» هم به معنای دلالت کامل بر ذات اطلاق نیست؛ زیرا این امر مستلزم احاطه بر اوست که محال است (قونوی، ۱۳۷۲، ص ۶۵). نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که اسم اعظم غیر از اسم «عظیم» است؛ اسم «عظیم» یکی از اسمای حسنای الهی در کنار سایر اسماء است و عظمتی که مدلول آن است، وصف حضرت حق است و نشان‌دهنده آن است که او برتری ذاتی دارد و هر چیزی در مقابل او حقیر و ناچیز است، برخلاف اسم اعظم که اعظمیت آن وصف اسم است و نشان‌دهنده آن است که یک اسم در مقام مقایسه با

اسماء دیگر دارای برتری است. روشن است که این برتری بر پایه معیاری استوار است. هرچند در منابع عرفانی سخنی در باب معیار اعظمیت، نه به صراحت و نه اشاره نیافتیم؛ اما به نظر می‌رسد بتوان با تحلیل و بررسی برخی مباحث عرفانی تا حدی به آن نائل شد.

۲. معیار اعظمیت

در رابطه با معیار اعظمیت، لازم است به‌عنوان مقدمه به دو نکته مهم اشاره کنیم:

نخست اینکه اعظمیت یک اسم به‌طور کلی در دو مقام قابل تصویر است: یکی تعریف و شناخت به خداوند و دیگری تأثیر بر عالم خلق (قنوی، ۱۳۷۲، ص ۷۳). این سخن که با مراجعه به تعاریف گذشته نیز قابل تصدیق است، نشان می‌دهد که می‌توان اسم اعظم را به «اسم اعظم تعریفی» و «اسم اعظم تأثیری» تقسیم نمود. اسم اعظم تعریفی اسمی است که در شناساندن حق سبحانه از دیگر اسماء کامل‌تر باشد (قنوی، ۱۳۷۲، ص ۷۲) و اسم اعظم تأثیری اسمی است عام‌الاثراً؛ یعنی در همه انواع و اشخاص موجودات اثرگذار است (قنوی، ۱۳۷۲، ص ۷۰). قابل ذکر است که از نظر صدرالدین قنوی، تعریف و دلالت بر حضرت حق به دو صورت روی می‌دهد: یا با اموری در مرتبه تلفظ و کتابت؛ مانند آیات «وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (بقره: ۱۶۳) و «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» (بقره: ۲۵۵؛ آل عمران: ۲)؛ و یا با امری که خارج از آن است. صورت اخیر مخصوص وجود انسان کامل است که به لحاظ جمع و احدیت و برزخیت آن کامل‌ترین دلالت را از هر جهت بر حضرت حق دارد (قنوی، ۱۳۷۲، ص ۷۳).

دوم اینکه چون برتر بودن یک اسم در قیاس با سایر اسماء، باید بر اساس مبدای صورت‌پذیرد، تعاریف اسم اعظم و ذکر خصوصیات و ویژگی‌های آن در دو دسته جای می‌گیرد:

در دسته اول به تعریف اسم اعظم نسبت به هر موجود پرداخته شده است؛ چنان که صدرالدین قنوی گفته: اسم اعظم نسبت به هر موجودی اسمی است که موجود مزبور از جهت این اسم با حضرت حق در ارتباط است و چنین اسمی نهایت معرفت او به خدا را نشان می‌دهد. او سپس بر اساس چنین تعریفی گفته: آنچه در روایت نقل شده که عده‌ای خداوند را به اسماء گوناگون خوانده‌اند و پیامبر خدا ﷺ فرمودند که آنها خدا را به اسم اعظم خواندند، بر پایه همین تعریف، درست است (قنوی، ۱۳۷۲، ص ۷۱-۷۲). بر اساس چنین تعریفی، اسم اعظم هر موجود اسم حاکم بر او و عهده‌دار ربوبیت اوست. همچنین هر یک از انسان‌ها نیز اسم اعظم مخصوص به خود را دارند؛ چنان که احمد بونی به نقل از برخی عارفان گفته: برای هر کسی که خدا را می‌خواند، اسمی وجود دارد که نسبت به او اعظم اسماء است؛ مانند اسم «ارحم الراحمین» برای حضرت ایوب ؑ و اسم «وهاب» برای حضرت سلیمان ؑ (بونی، ۱۴۲۷ق، ص ۱۶۵). چون چنین اسم اعظمی از موجودی به موجود دیگر متفاوت است، می‌توان آن را اسم اعظم نسبی خواند.

اما در دسته دوم به اسم اعظم از منظر حق توجه شده است. از این منظر، می‌توان اعظمیت یک اسم را همان اعظمیت نفس‌الامری دانست که اسمی خاص در چیش اسمائی در قوس نزول دارد. البته این اعظمیت و برتری اگر

نسبت به همه اسماء الهی و در همه جهات باشد، مطلق است و اگر نسبت به مرتبه خاصی از اسماء باشد، اسم اعظم در مرتبه خواهد بود. به نظر می‌رسد این گفته قونوی که انسان کامل، کامل‌ترین و تمام‌ترین دلالت بر حضرت حق را دارد، ناظر به اعظمیت مطلق است (قونوی، ۱۳۷۲، ص ۷۳).

در خصوص اعظمیت نسبت به مرتبه، بر اساس اعظمیت تأثیری و یا تعریفی می‌توان گفت: در هر مرتبه از مراتب، چه اسماء و چه عوالم و حضرات، اسمی که بیشترین و کامل‌ترین دلالت بر حضرت حق را دارا بوده و یا بیشترین تأثیر نسبت به دیگر اسماء را داشته باشد، اعظم است. بنابر این، در مرتبه احدیت، مفاتیح غیب که اسماء ذاتی در آن مندرج است و باطن اسماء تفصیلی در واحدیت به‌شمار می‌رود، واجد هر دو ویژگی مزبور است؛ یعنی هم کامل‌ترین دلالت بر حضرت حق را نسبت به دیگر اسماء الهی - بجز انسان کامل - داراست و هم نسبت به دیگر تعینات میدیّت دارد (قونوی، ۱۳۷۲، ص ۶۷-۶۸). از این رو نسبت به دیگر اسماء - به‌جز انسان کامل - اسم اعظم محسوب می‌شود. اما در مرتبه واحدیت، چون اسماء الهی مراتب گوناگونی دارند، در هر مرتبه اسم و صفتی که دلالت آن بر حضرت حق و یا اثرگذاری آن نسبت به دیگر اسماء آن مرتبه کامل‌تر و بیشتر باشد، اسم اعظم است. صدرالدین قونوی که برای اسماء الهی در مرتبه واحدیت سه مرتبه «الوهِیّت»، «امهات اسماء الوهِیّت» و «اسماء افعال» در نظر گرفته، معتقد است: اسم اعظم در مرتبه الوهِیّت، اسم «الله» است. همچنین در مرتبه امهات اسماء الوهِیّت، اسم «حی» و در مرتبه اسماء افعال، اسم «قادر» و «قدیر» اسم اعظم هستند (قونوی، ۱۳۷۲، ص ۶۸-۶۹). قابل ذکر است که برابر با تعریف اسم اعظم تعریفی، چنین اسمی به خاطر دلالت کامل و تام بر حضرت حق، باید نسبت به دیگر اسماء الهی جامعیت بیشتری داشته باشد. همچنین برابر با تعریف اسم اعظم تأثیری، چنین اسمی به خاطر تأثیرگذاری عام، باید محیط و مهیمن بر دیگر اسماء تأثیرگذار باشد. بنابراین می‌توان وصف «جامعیت» و «احاطه» را در هر دو مرتبه تعریف و تأثیر، معیار اعظمیت اسم دانست. روشن است که جامعیت مزبور صرفاً جامعیت مفهومی نیست، بلکه از نوع احاطه وجودی است. بنابر این اسم اعظم اسمی است که به‌سبب جامعیت و احاطه در مقام شناخت حضرت حق و یا در مقام اثرگذاری نسبت به اسماء دیگر، برتر است.

۳. تقسیمات اسم اعظم

تاکنون بر اساس مباحث پیشین دو تقسیم متفاوت برای اسم اعظم (یعنی تقسیم به «تعریفی» و «تأثیری» و نیز تقسیم به «نسبی» و «مطلق») گفته شد. افزون بر این، اسم اعظم تقسیم سه‌گانه‌ای به نام‌های «اسم اعظم الوهی»، «اسم اعظم وصفی» و «اسم اعظم فعلی» نیز دارد (گروهی از نویسندگان، ۱۴۰۰، ج ۵، ص ۸۶).

اسم اعظم الوهی اسم «الله» است که به لحاظ احدیت جمع، دلالت کامل و تامی بر الوهِیّت حضرت حق دارد (قونوی، ۱۳۷۲، ص ۶۸). روشن است به خاطر احاطه این اسم بر همه اسماء الهی، صاحب چنین اسمی نیز بر همه مقامات و مراتب احاطه خواهد داشت (قیصری، ۱۳۸۶، ص ۴۳۶؛ نیز ر.ک. موسوی خمینی، ۱۳۸۱، ص ۸).

اسم اعظم وصفی اسم «حی» است که در مرتبه امهات اسماء الوهیت، ویژگی اعظمیت را دارد. مرتبه امهات اسماء الوهیت شامل چهار اسم «حی»، «عالم»، «مرید» و «قادر» است (قونوی، ۱۳۷۲، ص ۶۸). اسم «حی» به خاطر جمعیتی که دارد و به سبب آنکه شرط ثبوت دیگر اسماء است و بدون آن نمی توان دیگر اسماء را به خداوند منسوب کرد، مشتمل بر همه اسماء مادون بوده (قونوی، ۱۳۷۲، ص ۶۹-۷۰) و در آنها ساری است. به همین دلیل، اسم اعظم این مرتبه به حساب می آید.

اما اسم اعظم در مرتبه افعال، اسم «قادر» و «قدیر» است. به این خاطر که همه اسماء افعال، حتی اسمائی مانند «خالق» و «باری» که ممکن است به لحاظ بروز آثار، اعظم تلقی شوند همگی تابع آن هستند (قونوی، ۱۳۷۲، ص ۶۹)، به نظر می رسد این گفته علامه طباطبائی که هر اثری همچون ایجاد و اعدام و نیز هر تحول جزئی یا کلی در عالم بر اسم اعظم مترتب خواهد بود (طباطبائی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۱)، ناظر به اسم اعظم فعلی است.

۴. مراتب اسم اعظم

در باب مراتب اسم اعظم در منابع عرفانی، دو گونه گزارش داریم:

گزارش نخست از جندی است. او برای اسم اعظم چهار مرتبه «حقیقت»، «معنا»، «صورت حسی عصری» و «صورت لفظی» قائل شده است. وی حقیقت اسم اعظم را احدیت جمع حقایق جمعی کمالی می داند (جندی، ۱۳۸۱، ص ۸۰-۸۱). احدیت مزبور، هم در مرتبه تعین اول و هم در اسم جامع «الله» قابل تصویر است، هرچند به نظر می رسد احدیت مرتبه تعین اول مدنظر باشد. اقوالی برای تأیید این نظر وجود دارد؛ مثلاً، قونوی برای مفاتیح غیب که همان اسماء ذات در تعین اول هستند، ویژگی های اسم اعظم را برشمرده است؛ نظیر اینکه دلالت چنین اسمائی بر ذات، علاوه بر اینکه از دیگر وجوه بیشتر است، نسبت به دیگر اسماء تمام تر است (قونوی، ۱۳۷۲، ص ۶۷-۶۸). عبدالرزاق کاشانی هم معتقد است: هریک از اسماء ذاتی که به مجموع آنها «مفاتیح غیب» گفته می شود، اسم اعظم هستند (کاشانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۱۷۵). اما در خصوص مرتبه معنایی، جندی آن را انسان کامل در هر عصری می داند (جندی، ۱۳۸۱، ص ۸۰). در عالم صورت هم صورت حسی و عصری انسان کامل در هر عصری، صورت اسم اعظم است (جندی، ۱۳۸۱، ص ۸۰؛ نیز ر.ک: حسن زاده آملی، ۱۳۷۷، ص ۲۴۰-۲۴۱). صورت لفظی اسم اعظم هم از نظر جندی، ترکیب خاصی از اسماء و حروف است که خداوند علم به آن را از طریق انسان کامل و یا به صورت بی واسطه به برخی ارزانی داشته است (جندی، ۱۳۸۱، ص ۸۱).

گزارش دوم از امام خمینی^ع است که برای اسم اعظم مراتبی همچون حقیقت غیبی، مرتبه الوهیت، مرتبه مألوهیت و مرتبه لفظی قائل شده است. وی حرف هفتاد و سوم از حروف اسم اعظم را که علم به آن در برخی روایات مخصوص خداوند دانسته شده، مرتبه غیبی اسم اعظم دانسته است. این مرتبه همان اسم مستأثر الهی است. اسم اعظم در مرتبه الوهیت و واحدیت که مرتبه ظهور اسماء الهی است، اسم جامع «الله» و در مرتبه مألوهیت که مرتبه

ظهور حقایق عینی است، حقیقت محمدی است؛ زیرا عین ثابت او با عین ثابت اسم «الله» و حقیقت خارجی او با مشیت بی‌تعین حضرت حق متحد است (موسوی خمینی، ۱۳۸۱، ص ۷۵-۷۸). در مرتبه لفظی هم اسم اعظم دارای الفاظی است که علم آن مخصوص برخی اولیای خاص الهی است و از سایر خلق پوشیده است و اگر در منابع عرفانی حروف و کلماتی برای اسم اعظم گفته شده، همگی برگرفته از روایات نبوی و یا مکاشفات عرفای بزرگ است (موسوی خمینی، ۱۳۸۱، ص ۸۵).

به نظر می‌رسد گفته‌ام امام خمینی^{۱۰} در باب مرتبه لفظی به یکی از این سه صورت قابل تفسیر است: نخست اینکه منظور از مرتبه لفظی اسم اعظم، واژگان لفظی آن است. این واژگان به گونه‌ای است که عموم مردم به صورت مستقل نمی‌توانند به آن دسترسی داشته باشند. دوم اینکه مرتبه لفظی اسم اعظم ترکیب خاصی از حروف و کلمات است. این ترکیب به گونه‌ای است که عموم مردم از آن اطلاعی ندارند، هرچند می‌توانند با الفاظی به آن اشاره کنند. سوم اینکه منظور از مرتبه لفظی اسم اعظم، حقیقت آن در عالم الفاظ است. این حقیقت به گونه‌ای است که اولاً، منشأ اثر در عالم خارج است و ثانیاً، الفاظی که بتوانند به صورت کامل بر آن دلالت کند، بر کسی معلوم نیست و آنچه مردم می‌دانند جزئی از آن است.

لازم به ذکر است که ذکر مصادیق گوناگون برای اسم اعظم در روایات و منابع عرفانی که بخشی از آن گزارش شد، نشان‌دهنده آن است که اسم اعظم متعدد است و این موجب اشکالی شده مبنی بر اینکه تعدد یادشده با ارتکاز عموم مردم مبنی بر اینکه اسم اعظم یکی است، منافات دارد. در پاسخ باید گفت: تعدد مصادیق اسم اعظم به یکی از دو علت است: گاهی به سبب ملاحظه مراتب گوناگون نفس الامری اسماء است که اسم اعظم بر پایه آنها تعریف می‌شود؛ مثلاً، اسم اعظم در مرتبه تعریف و دلالت بر حضرت حق، غیر از اسم اعظم در مرتبه اثرگذاری بر موجودات است. روشن است که در این موارد اسم اعظم در هر مرتبه یکی است و متعدد نیست. گاهی هم به این علت است که اسم اعظم نسبت به هر موجود یا هر انسانی ملاحظه شده است؛ چنان که در روایتی آمده که رسول اکرم^{۱۱} درباره گروهی که خداوند را با اسماء گوناگونی خواندند و از او طلب حاجت داشتند، فرمودند: آنها خدا را با اسم اعظم خواندند. صدرالدین قونوی با اشاره به روایت مزبور، به اشکال فوق این گونه پاسخ داده که فرمایش رسول اکرم^{۱۲} به این علت بود که متتهای معرفت این گروه به خداوند را می‌دانستند (قونوی، ۱۳۷۲، ص ۷۲). متتهای معرفت هر شخص هم اسم اعظم برای اوست که بدیل ندارد و یکی است.

۵. واژگان و مصادیق اسم اعظم

در منابع عرفانی، برای اسم اعظم واژگانی گفته شده است. چون اسم اعظم مدلول و معنایی خاص دارد و با معنا و مدلولی که عرف از واژگان مرسوم می‌فهمد، متفاوت است، از این رو به آن معنای خاص، در قالب الفاظ و با ترتیبات خاصی صورت می‌گیرد که از عموم مردم پوشیده است. از این رو وقتی گفته می‌شود: فلان اسم بر اسم اعظم دلالت دارد یا در آن، حرفی از اسم اعظم است، مراد بیان این نکته است که از اسم اعظم، نشانه و اجزایی در این اسماء متعارف یافت می‌شود.

برخی از این واژگان اسماء و برخی دیگر حروف هستند. در منابع عرفانی به برخی از این اسماء تصریح شده است؛ مانند «الله» (جندی، ۱۳۸۱، ص ۸۱؛ کاشانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۱۷۵)، «حی»، «قیوم»، «محیط» و «قدیر» (جندی، ۱۳۸۱، ص ۸۱). گاهی هم فقط با عناوینی به آن اشاره شده است؛ مثل اینکه اسم اعظم در «آیه الکرسی» و یا اول سورة آل عمران آمده است (ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۳۰۰) یا اینکه اسم اعظم همان وجود انسان کامل است (قونوی، ۱۳۷۲، ص ۷۳؛ جندی، ۱۳۸۱، ص ۵۷۸)، یا اینکه اسم اعظم بر هریک از اسماء ذاتی و یا اسماء الهی قابل تطبیق است (کاشانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۱۷۵)، یا اینکه اسم اعظم اسم مرکبی است که «حی قیوم» از اجزای آن است. در رابطه با سخن اخیر، ابن عربی توضیح داده که اسم «حی قیوم» به مثابه یکی از اجزای اسم اعظم است (ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۰). اما قونوی از ابن عربی نقل کرده که او اسم «حی قیوم» را همراه حروفی خاص، از اجزای اسم اعظم عام الاثر می داند. وی سپس نظر خود را که اسم «حی قیوم» همان اسم عام الاثر است و نه از اجزای آن، به این صورت گفته که این اسم به همراه حروف ذکر شده، مرآت تام معنای قدرت بوده و اگر با این اسم به هر چیزی توجه شود، در آن اثرگذار خواهد بود (قونوی، ۱۳۷۲، ص ۷۰). نکته درخور تأمل اینکه قونوی در جای دیگری گفته: اسم اعظم در آیه دوم سورة آل عمران که واجد تعبیر «حی قیوم» است، ناظر به مقام تعریف است، نه مقام تأثیر (قونوی، ۱۳۷۲، ص ۷۳).

اما در باب حروف اسم اعظم، لازم به ذکر است که این تعبیر در منابع عرفانی به دو معنا به کار رفته است: گاهی منظور از آن، حروف الفبایی به کار رفته در اسم اعظم نیست، بلکه مراد جهت خاصی از حقیقت اسم اعظم است. به نظر می رسد این گفته احمد بونی که برخی اسماء الهی واجد یک حرف (بونی، ۱۴۲۷ق، ص ۲۸۹ و ۳۰۱) یا چند حرف (بونی، ۱۴۲۷ق، ص ۲۹۴ و ۳۰۲) از حروف اسم اعظم است، از همین موارد است. گاهی هم منظور از «حروف اسم اعظم» همان حروف الفباست که در این باره ذکر دو نکته ضروری است: اول اینکه هیچ توضیحی از سوی عارفان گزارش نشده که چگونه حروف الفبا بر حقیقت اسم اعظم و یا بر جهتی از جهات آن می تواند دلالت داشته باشد. دوم اینکه در منابع عرفانی گزارش یکسانی از حروف الفبایی برای اسم اعظم نداریم؛ مثلاً، جندی حروف «الف، دال، ذال، راء، زاء، واو و لا» را به عنوان حروف اسم اعظم برشمرده و آن را مطابق با گفته ابن عربی در جواب سؤال حکیم ترمذی از حقیقت اسم اعظم و اسماء و حروف و کلمات آن دانسته است (جندی، ۱۳۸۱، ص ۸۱)، درحالی که در سؤالات حکیم ترمذی سؤالی درباره حقیقت اسم اعظم و اسماء و حروف آن وجود ندارد، جز اینکه او در سؤال صد و سی و یکم از اسمی سؤال می کند که همه اسماء از او واجب گشته و ابن عربی در پاسخ، آن را اسم اعظم دانسته است (ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۰). سپس در سؤال صد و سی و هشتم از حروف چنین اسمی می پرسد و ابن عربی در پاسخ، حروف مزبور را برمی شمرد جز اینکه به جای «لا» حرف «لام الالف» را ذکر کرده است (ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۲). قونوی نیز فقط حروف «الف، دال، ذال، راء، زاء و واو» را به عنوان حروف اسم اعظم از ابن عربی نقل می کند (قونوی، ۱۳۷۲، ص ۷۰).

۶. احکام و ویژگی‌های اسم اعظم

اسم اعظم احکام و ویژگی‌هایی دارد که توجه به آنها در شناخت حقیقت اسم اعظم مؤثر است. ما در اینجا با استناد به سخنان عارفان، چهار ویژگی را بررسی می‌کنیم: سریان اسم اعظم؛ علم به اسم اعظم؛ نقش اسم اعظم در استجابت دعا؛ و رابطه متقابل اسم اعظم و سلوک.

۱- ۶. سریان اسم اعظم

چون اسم اعظم با هر دو گونه تعریف (یعنی اسم اعظم نسبت به مرتبه و اسم اعظم نسبت به هر موجود) جامع اسماء جزئی مرتبه خویش است، در آنها سریان نیز دارد. این سریان موجب می‌شود جملگی اسماء نسبت به حقایق مادون خویش، بهره‌ای از اعظمیت داشته باشند. شاید بتوان این سخن بایزید بسطامی را که ابن عربی نقل کرده، به همین سریان اسم اعظم در همه اسماء تفسیر کرد. او گفته: همه اسماء الهی عظیم‌اند و اسم غیر اعظمی وجود ندارد (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۴۱). از این رو در سلوک که سالک به سوی اسم حاکم بر خود حرکت می‌کند، هریک از اسماء الهی که در چارچوب استعدادش به آنها متصف می‌شود، برای او اعظم خواهد بود؛ چنان که عبدالرزاق کاشانی گفته است (کاشانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۱۷۵).

البته در منابع عرفانی در این باره که چگونه می‌توان به اسمی از اسماء الهی و - درواقع - به اسم اعظم متحقق شد، سخنی به میان نیامده، جز اینکه بایزید بسطامی پس از آنکه همه اسماء الهی را اعظم دانسته، گفته: کافی است که سالک صادق باشد تا بتواند از هر کدام از اسماء الهی بهره ببرد (ر.ک. ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۴۱). از منظر قانونی مقصود از «صدق» در عبارت بایزید بسطامی، توجه سالک به حقیقت اسمی است که غایت معرفت او به خداوند بوده و به وسیله آن با خداوند در ارتباط است (قانونی، ۱۳۷۲، ص ۷۳).

۲- ۶. علم به اسم اعظم

یکی از ویژگی‌های اسم اعظم این است که عموم مردم به آن و به ویژه واژگان آن علم ندارند (جندی، ۱۳۸۱، ص ۸۱). در این زمینه، فرقی میان امت حضرت محمد ﷺ و امت‌های انبیای پیشین ﷺ نیست. همچنین افشا و تعلیم آن هم حرام است (جندی، ۱۳۸۱، ص ۸۰). روشن است این حرمت متوجه کسانی همچون اقطاب و کاملان است که به این اسم متحقق شده و بدان معرفت حق‌الیقینی دارند. مؤیدالدین جندی ندانستن اسم اعظم در عالی‌ترین مرتبه‌اش در امت‌های گذشته را به این علت دانسته که حقیقت انسانیت قبل از حضرت محمد ﷺ در امت‌های پیشین به کامل‌ترین صورت خود ظاهر نشده بود. از این رو دانستن معنای اسم اعظم و بالتبع، واژگان دال بر آن رخ نمی‌داده و ممنوع بوده است. اما با ظهور رسول اکرم ﷺ معنا و صورت حسی عنصری اسم اعظم به طور کامل ظهور کرد و خداوند هم به سبب تکریم ایشان، علم به معنای اسم اعظم را برای امتش مباح نمود (جندی، ۱۳۸۱، ص ۸۰-۸۱). با این حال، امام خمینی ﷺ معتقد است: علم به مرتبه غیبی آن، همچنان برای امت پیامبر اکرم ﷺ ممنوع است؛ زیرا چنین علمی مستأثر حق تعالی است (موسوی خمینی، ۱۳۸۱، ص ۷۵-۷۶).

۳-۶. نقش اسم اعظم در استجابت دعا

از دیگر ویژگی‌های اسم اعظم، این است که دعا با آن مستجاب می‌شود. نحوه دعا با اسم اعظم به منظور استجابت آن، به دو صورت است: اول اینکه عموم انسان‌ها اگر هنگام عرض حاجت به خداوند، او را به اسم اعظم وی سوگند دهند، دعایشان به گونه‌ای مقرون به اجابت خواهد شد. بدین‌روی در برخی ادعیه (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۶، ص ۵۹۶؛ ج ۸، ص ۶۹۴) و نیز در برخی منابع عرفانی (غزالی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۷۴) عرض دعا و طلب از خداوند همراه با توسل به واژه اسم اعظم ذکر شده است. دوم اینکه کسی که اسم اعظم را به نحو حق‌الیقینی می‌داند و بدان متحقق است، اگر خدا را با آن اسم بخواند، دعایش مستجاب خواهد شد. به نظر می‌رسد این گفته امام خمینی^{۱۱} که خداوند اسم اعظمی دارد که با خواندن آن، درهای آسمان برای رحمت گشوده می‌شود و سخت‌ترین امور زمین با آن گشایش می‌یابد (موسوی خمینی، ۱۳۸۱، ص ۷۵)، ناظر به همین صورت است.

در رابطه با صورت دوم (یعنی دعای سالکی که به اسم اعظم متحقق است)، ذکر دو نکته لازم است: نخست اینکه احمد بونی از عارفان قرن ششم، برای استجابت چنین دعایی شرایطی همچون حال سالک و اسم مناسب با آن، معرفت وقت مناسب با اسم، و توجه قلبی را ذکر کرده است (بونی، ۱۴۲۷ق، ص ۱۶۵). دوم اینکه از نظر عارفان استجابت دعا به دو مقام مطاوعه و کمال مطاوعه مرتبط است. «مقام مطاوعه» مقامی برای سالک است که به سبب معرفت و تصور صحیح از خداوند و شدت مواظبت و شتاب بر اجرای اوامر الهی، خداوند خواسته‌هایش را به سرعت برآورده می‌سازد. در منابع عرفانی برای این جایگاه دو مؤلفه اساسی گفته شده است:

یک. معرفت و تصور صحیح از خداوند هنگام دعا؛ دو. کمال مراقبت از دستورات الهی و سرعت مبادرت به انجام آن (قونوی، ۱۳۷۱، ص ۳۸-۳۹؛ مهائمی، ۱۴۲۹ق، ص ۱۳۹-۱۴۰). در مقام کمال مطاوعه هم که از مقام مطاوعه برتر است، هرگاه سالک طالب انجام امری باشد، به مجرد اراده‌اش که همان اراده حق تعالی است، مطلوب او واقع می‌شود (قونوی، ۱۳۷۱، ص ۴۱). درواقع در این مقام سالک برای انجام و تحقق خواسته‌اش دعا نمی‌کند، بلکه آن را اراده می‌نماید، به گونه‌ای که آن مطلوب به مجرد اراده سالک تحقق می‌یابد.

به هر حال، روشن است که در هر دو مقام، سالک به خاطر معرفت صحیح به خداوند، واجد مقام استجابت دعا شده است. چون منتهای معرفت سالک نسبت به خداوند، اسم اعظم حاکم بر اوست، می‌توان ادعا کرد استجابت دعا در هریک از این دو مقام ناشی از اتصال سالک با حقیقت اسم اعظم حاکم بر خویش است.

۴-۶. رابطه متقابل اسم اعظم و سلوک

در منابع عرفانی میان اسم اعظم و سلوک رابطه متقابلی برقرار شده؛ به این معنا که سلوک در نیل به حقیقت اسم اعظم و یا - دست کم - فهم آن مؤثر است و متقابلاً اسم اعظم در پیمودن مراتب سلوک تأثیرگذار است.

در رابطه با مطلب نخست، می‌توان به این سخن پایزید بسطامی استناد کرد که اگر کسی در سلوک قرار گرفت و منازل صدق را پیمود هر کدام از اسماء الهی برای او اعظم است و او می‌تواند از آنها بهره ببرد (ر.ک. ابن عربی، بی‌تا،

ج ۲، ص ۶۴۱). علاوه بر آن، اساساً می‌توان هر مقطع از سلوک را در ارتباط با اسم اعظم دانست؛ زیرا اسم اعظم یکی از اسماء الهی است و عبد سالک بنا به گفته ابن عربی با هریک از اسماء الهی به یکی از سه صورت «تعلق»، «تحقق» و «تخلق» پیوند برقرار می‌کند. «تعلق» نیازمندی سالک به اسماء الهی است، از این جهت که دلالت بر حضرت حق دارد. «تحقق» معرفت سالک به معانی اسماء، هم نسبت به حضرت حق و هم نسبت به سالک است. «تخلق» نسبت دادن آثار اسماء و صفات به سالک به گونه‌ای مناسب با اوست. (ابن عربی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۷-۲۰۸). به نظر می‌رسد در مرحله «تحقق» یا «تخلق»، سالک به مظهریت اسم نائل می‌شود. پیش‌تر از عبدالرزاق کاشانی گذشت که هر اسمی از اسماء الهی برای کسی که متحقق به مظهریت آن شده، اسم اعظم است (کاشانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۱۷۵). همچنین با تطبیق سخن قونوی که اسم اعظم منتهای معرفت هرموجود به پروردگار است، (قونوی، ۱۳۷۲، ص ۷۱-۷۲) می‌توان اسم اعظم را بر سالکان الی الله غایت سلوک و یا - دست کم - جزو مراحل نهایی آن دانست.

قابل ذکر آنکه بر اساس هر دو سخن اخیر، می‌توان ادعا کرد جایگاه حقیقی اسم اعظم برای سالک، سفر دوم است. در این سفر عرفانی، سالک در اسماء و صفات الهی غور کرده، در نهایت با هریک از آنها متحد می‌شود. اما در رابطه با مطلب دوم (یعنی تأثیر اسم اعظم بر سلوک)، به دو نکته می‌توان اشاره کرد: اول. با توجه به نقش اسم اعظم در استجاب دعا، سالک برای ارتقای سلوک خویش می‌تواند خداوند را به اسم اعظم سوگند بدهد یا سالکی که متحقق به اسم اعظم شده برای ارتقای سلوکی دیگران دعا کند. دوم. عبدالرزاق کاشانی معتقد است: اسم اعظم موجب انتقال و ارتقای سالک از مقامی به مقام بالاتر و به‌ویژه مقامات نهایی می‌گردد (ابن عربی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۳۱۰).

نتیجه‌گیری

۱. اسم اعظم علاوه بر اینکه واژه و معنایی مخصوص دارد، دارای حقیقتی عینی و خارجی است.
۲. اعظمیت اسم در دو مقام تعریف و تأثیر قابل تصویر است. از این رو می‌توان اسم اعظم را به «اسم اعظم تعریفی» و «اسم اعظم تأثیری» تقسیم نمود. اسم اعظم تعریفی اسمی است که در شناساندن حق سبحانه از دیگر اسماء کامل‌تر باشد. اسم اعظم تأثیری هم اسمی عام‌الاثراست که در همه انواع و اشخاص موجودات اثرگذار است.
۳. اسم اعظم هر موجود، اسم حاکم بر اوست که عهده‌دار ربوبیت او هم خواهد بود.
۴. اسم اعظم از منظر حق، اسم خاصی است که در چپش اسمائی در قوس نزول جای دارد. البته این اعظمیت و برتری اگر نسبت به همه اسماء الهی و در همه جهات باشد، اسم اعظم مطلق است و اگر نسبت به مرتبه خاصی از اسماء باشد، اسم اعظم در مرتبه است.

۵. انسان کامل، کامل‌ترین و تمام‌ترین دلالت بر حضرت حق را دارد و از این رو اسم اعظم مطلق است.
۶. معیار اعظمیت در هر دو مرتبه «تعریف» و «تأثیر»، وصف جمعیت و احاطه است. از این رو اسم اعظم اسمی است که به سبب جامعیت و احاطه در مقام شناخت حضرت حق و یا در مقام اثرگذاری نسبت به اسماء دیگر، برتر است.

۷. اسم اعظم تقسیم سه‌گانه‌ای به نام‌های «اسم اعظم الوهی»، «اسم اعظم وصفی» و «اسم اعظم فعلی» دارد که - به‌ترتیب - عبارت است از: اسم «الله»، اسم «حی» و اسم «قادر» و «قدیر».

۸. از نظر جندی، اسم اعظم واجد چهار مرتبه حقیقت، معنا، صورت حسی عنصری و صورت لفظی است که - به‌ترتیب - عبارت از احدیت جمع حقایق جمعی کمالی، انسان کامل در هر عصر، صورت حسی و عنصری انسان کامل در هر عصر، و ترکیب خاصی از اسماء و حروف است.

۹. از نظر امام خمینی^ع اسم اعظم واجد چهار مرتبه حقیقت غیبی، مرتبه الوهیت، مرتبه مألوهیت و مرتبه لفظی است که - به‌ترتیب - عبارتند از: اسم مستأثر الهی، اسم جامع «الله»، حقیقت محمدی و برخی الفاظی که در روایات آمده است. ۱۰. در منابع عرفانی، اسمائی همچون «الله»، «حی»، «قیوم»، «محیط» و «قدیر» به عنوان اسم اعظم و از

میان حروف، حروفی همچون «الف، دال، ذال، راء، زاء، واو و لا» به‌عنوان حروف اسم اعظم مطرح شده‌اند. ۱۱. تعدد مصادیق اسم اعظم به دو علت است: ملاحظه مراتب متفاوت نفس‌الامری اسماء و ملاحظه آن نسبت به موجودات گوناگون.

۱۲. چون اسم اعظم در اسماء جزئی مادون خویش، سریان دارد، می‌توان گفت: جملگی اسماء الهی نسبت به حقایق مادون خویش، بهره‌ای از اعظمیت را دارند.

۱۳. عموم مردم به حقیقت اسم اعظم و بلکه به واژگان آن علم ندارند. در این زمینه فرقی میان امت حضرت محمد^ص و امت‌های انبیای پیشین^ع نیست.

۱۴. از ویژگی‌های اسم اعظم، تأثیر آن در استجاب دعاست. بنابر این کسی که اسم اعظم را به نحو حق‌الیقینی می‌داند و بدان متحقق است، اگر خدا را با آن اسم بخواند، دعایش مستجاب خواهد شد. دیگران هم اگر به هنگام عرض حاجت به خداوند، او را به اسم اعظم وی سوگند دهند، دعایشان به گونه‌ای مقرون به اجابت خواهد شد.

۱۵. میان اسم اعظم و سلوک، رابطه متقابلی برقرار است؛ به این معنا که سلوک در نیل به حقیقت اسم اعظم و یا - دست‌کم - فهم آن مؤثر است و متقابلاً اسم اعظم در پیمودن مراتب سلوک تأثیر‌گذار است.

منابع

قرآن کریم.

- ابن حنبل، احمد بن محمد (۱۴۱۶ق). مسند الامام احمد بن حنبل. تحقیق عامر غضبان و دیگران. بیروت: مؤسسة الرسالة.
- ابن عربی، محیی الدین (۱۴۲۲ق). تفسیر ابن عربی (تأویلات قاسانی). تصحیح سمیر مصطفی رباب. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ (۱۳۸۳). کشف المعنی عن سر اسماء الله الحسنى. تصحیح وسام خطاوی. ترجمه و شرح علی زمانی قمشه‌ای. قم: مطبوعات دینی.
- _____ (بی‌تا). الفتوحات المکیة. بیروت: دار صادر.
- بونی، احمد (۱۴۲۷ق). شمس المعارف الکبری. بیروت: مؤسسة النور للمطبوعات.
- تستری، سهل بن عبدالله (۱۴۲۳ق). تفسیر التستری. تحقیق محمد باسل عیون السود. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- جندی، مؤیدالدین بن محمود (۱۳۸۱). شرح فصوص الحکم، تصحیح و تعلیق سیدجلال الدین آشتیانی. قم: بوستان کتاب.
- حافظ برسی، رجب بن محمد (۱۴۲۷ق). مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین علیه السلام. تحقیق سیدعلی عاشور. قم: ذوی القربی.
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۷). هزار و یک نکته. تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن (۱۴۲۱ق). مسند الدارمی. تحقیق حسین سلیم دارانی. ریاض: دار المغنی.
- شعرانی، عبدالوهاب بن احمد (۱۴۲۶ق). لوائح الانوار القدسیة فی بیان العقود المحمدیه. تصحیح ابراهیم محمد عبدالسلام. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۸). عیون اخبار الرضا علیه السلام. تحقیق مهدی لاجوردی. تهران: جهان.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۲ق). الرسائل التوحیدیة. بیروت: مؤسسة النعمان.
- غزالی، محمد بن محمد (بی‌تا). احیاء علوم الدین. بیروت: دار الکتب العربی.
- _____ (۱۴۲۱ق). المقصد الاسنى فی شرح اسماء الله الحسنى. تصحیح احمد قبانى. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۳۹۶ق). شرح اسماء الله الحسنى (لواعب البینات). تصحیح طه عبدالرؤف سعد. قاهره: مکتبه الکلیات الازهریه.
- _____ (۱۴۲۰ق). التفسیر الکبیر. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- قونوی، صدرالدین (۱۳۷۱). رساله النصوص. تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ (۱۳۷۲). شرح الاربعین حدیثا. تحقیق و تعلیق حسن کامل ییلماز. قم: بیدار.
- قیصری، داود بن محمود (۱۳۸۶). شرح فصوص الحکم، به کوشش سیدجلال الدین آشتیانی. تهران: علمی و فرهنگی.
- کاشانی، عبدالرزاق (۱۴۲۶ق). لطائف الاعلام فی اشارات اهل الالهام. تصحیح احمد عبدالرحیم السایح و توفیق علی وهبه و علی النجار. قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق). الکافی. قم: دار الحدیث.
- گروهی از نویسندگان (۱۴۰۰). اصطلاحنامه عرفان نظری. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). بحار الانوار. تصحیح جمعی از محققان. بیروت: دار احیاء التراث.
- موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۸۱). شرح دعاء السحر. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- مهاشمی، علی بن احمد (۱۴۲۹ق). مشرع النصوص الی معانی النصوص. تحقیق احمد فرید المزدیدی. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- میبدی، رشیدالدین احمد بن محمد (۱۳۷۱). کشف الاسرار و عدة الابرار. تصحیح علی اصغر حکمت. تهران: امیرکبیر.
- نظام اعرج، حسن بن محمد (۱۴۱۶ق). تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان. تحقیق زکریا عمیرات. بیروت: دار الکتب العلمیه.